بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

وَ صَلَّى اللَه عَلى سَيِّدنا وَ نَبيِّنا مُحَمَّد

وَ آلِه الطّاهِرين و اللَعنةُ عَلى أعدائِهم أجمَعينَ‌

 قبل از پرداختن به روایت شریفه عنوان، یك مسأله‌ای امروز به نظرم رسید كه خدمت دوستان اگر عرض كنم شاید مناسب باشد. دأب و دیدن ائمّه علهیم‌السّلام، امام صادق و امام باقر و امام رضا علیه‌السّلام، موسی بن جعفر و بقیه ائمّه این بود كه در ایام محرّم دهه عاشورا منزل خودشان را به موقعیت حزن و اندوه بر مصیبت كربلا در می‌آوردند و دعوت می‌كردند از افراد برای اینكه بیایند و روضه بخوانند و ذكر مصیبت كنند و خلاصه یاد آن حادثه و مسأله سیدالشّهداء

 علیه‌السّلام را زنده نگه می‌داشتند و از امام صادق علیه‌السّلام مروی است كه فرمودند:

 رَحِمَ اللَه امْرَءًا أحيَى أمرَنا[[1]](#footnote-1)

 . منظور از «احیاء امر» یعنی زنده نگه داشتن ذكر و یاد امام علیه‌السّلام و خاطرات امام علیه‌السّلام و به طور كلی زنده نگه داشتن حقیقت ولایت در ضمن پرداختن به ظواهری كه حكایت از آن مسأله كند. فلهذا دأب و دیدن مرحوم والد رضوان اللَه علیه این بود كه در ایام محرّم و صفر منزل خودشان را، حتّی منزل اندرونی را سیاه‌پوش می‌كردند. یعنی از همین كتیبه‌هایی كه اشعار محتشم هم روی آن نوشته شده و بسیار اشعار عالی است و آنچه كه بر می‌آید این است كه ظاهراً با اخلاص این اشعار را ایشان سروده. قبرش در كاشان است. خدا رحمتش كند. ایشان از این كتیبه‌ها داشتند و حالا لازم هم نیست كه تمام منزل را انسان به این وضع در بیاورد، همان پذیرایی و بیرونی كفایت می‌كند؛ مثلًا یك اطاق، اطاق میهمان، برای اینكه این مسأله، به اصطلاح به این سنّت عمل بشود و در ایام محرّم و صفر، شیعه خود را به این شعار در قبال افراد ظاهر كند و به مصداق حدیث شریف‌

 شيعَتُنا خُلِقوا مِن فاضِل طينَتِنا، يفرحونَ لِفَرَحِنا وَ يحزَنونَ لِحُزنِنا

 «شیعیان ما، اینها از زیادی خاك و تراب خلقت ما آنها آفریده شده‌اند» یعنی از همان حقیقتی كه، نورانی كه خداوند وجود ما را از آن‌

 حقیقت نورانی آفرید، شیعیان ما هم از تتمّه آن نور و از فاضل آن نور و زیادی آن نور، خلق شده‌اند. بنابراین وجه تشابه بین شیعه و بین آن ذوات مقدّسه در این است كه انسان خود را مستنّ به سنّت آنها قرار بدهد و پیروی از آنها را نُصبُ العین خود همیشه قرار بدهد و حكایت از آن حقیقت بكند در یك مرتبه نازل‌تر و در یك مرتبه بسیار نازل‌تر، و علی هذا خوب است كه اگر دوستان مانعی نداشته باشند، آن اطاق بیرونیشان و آن اطاق پذیرایشان را، اینها را، از همین كتیبه‌ها بگیرند كه در این مصیبت هم با آنها شریك باشند.

 امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند.:

 فَإنْ أرَدتَ العِلمَ فَاطْلُبْ أوّلًا فى نَفسِكَ حقيقه العُبوديَّه‌

 «اگر به دنبال علم هستی، ابتدائاً به دنبال عبودیت باش!» در اینجا حضرت مشروط می‌كنند علم را به عبودیت. كانّ اینكه علم بدون عبودیت اصلًا نتیجه‌ای ندارد و مفید نیست كه عرائضی در این زمینه عرض شد.

 واطْلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِه و استَفْهِمِ اللَه يفْهِمْكَ.

 «علم را برای به كارگیری آن همیشه فرا گیر؛ مقصودت و مطلوبت از علم، استعمال آن علم باشد، به كارگیری آن علم باشد.» مگر انسان علم را برای غیر از این فرا می‌گیرد؟ كسی كه به دنبال یك علمی هست، برای این است كه به محتوای آن علم عمل كند دیگر؛ مگر چیز دیگری هم هست؟ كسی كه به دنبال یك مِهنه‌ای هست، به دنبال یك شغلی هست، یك تجربه‌ای را بدست می‌آورد، برای چی این كار را می‌كند؟ برای‌

 اینكه به محتوایش عمل كند. كسی كه به دنبال علم معماری می‌رود و ساختن بنا، برای این است كه افراد یك دفتری باز كند و افرادی كه آنها نیازی به ساختمان و به بناء دارند به او مراجعه كنند. دیدید تا به حال كسی به دنبال معماری برود و بعد هم برود در خانه‌اش بنشیند؟ یا دیدید كسی تا به حال به دنبال پزشكی برود و پزشك حاذقی بشود و بعد رها كند و برود در منزلش بنشیند؟ یا اینكه یك شخصی به دنبال حرفه نجّاری برود و یك نجّار ماهری بشود و وقتی كه كاملًا از خم و چم و ظرافتها و لطائف این مِهنه و این شغل اطّلاع پیدا كرد، او را كنار بگذارد؟ این معنا ندارد، صحیح نیست. هر كسی به دنبال علمی می‌رود برای به كارگیری آن علم می‌رود. آن علم را به كار بگیرد و استفاده كند و بهره‌مند بشود. پس چرا امام صادق علیه‌السّلام در اینجا می‌فرماید: واطْلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِه «علم را برای بكارگیری آن فراگیر»؟ چرا ایشان این مطلب را می‌فرمایند؟ دلیلش چیست؟

 گاهی از اوقات انسان علمی را كه فرا می‌گیرد او را به كار نمی‌بندد، این در چه صورتی است؟ علم عبارت است از یك حقائق معلوم و مسلّم. علم پزشكی عبارت است از یك سری حقائقی كه این حقائق در خارج است و پزشك با اطّلاع بر این مسائل خارجی، یك مطلبی را استنباط می‌كند و یك جریانی را به وجود می‌آورد؛ یعنی مریض را با توجّه به شرایط و با توجّه به آن مسائلی كه در خارج دارد مشاهده می‌كند، معاینه می‌كند، با اجهزه و مسائل مختلف، پی به یك سری‌

 مسائل می‌برد، براساس او تصمیم می‌گیرد. این چیست؟ این علم است چون یك محتوی دارد؛ محتوای او عبارت است از آن حقائق خارجی كه به واسطه آن حقائق خارجی مجموعه‌ای از دانش برای شخص پیدا می‌شود. منظور از علم همان طوری كه قبلًا عرض شد علم واقعی عبارت است ادراك و معرفت نسبت به عالم وجود و عالم هستی و خالق و آنچه كه مربوط به صفات خالق و اوصاف خالق و اسماء و آن آثار وجودی پروردگار است كه در عالم ظهور و بروز پیدا می‌كند. این عبارت است از علم. این علم در ضمن كلمات و در ضمن عبارات ائمّه علیهم‌السّلام و معصومین برای افراد بیان می‌شود. نحوه و كیفیتّی كه انسان را به این مرتبه می‌رساند. صفات و اوصافی كه آن صفات و اوصاف تحقّقش در انسان، انسان را متبدّل می‌كند به انسان دیگری و از یك مرتبه به مرتبه دیگر برمی‌دارد.

 الآن این كتابی كه در دست من است، كتاب‌ بحار الانوار مرحوم مجلسی است. جلد هفتاد و هشت و در این طبعهای كوچك و جلد هفده كه مواعظ طبع رحلی مواعظ بحار است. از اوّل تا آخر این كتاب اگر شما ورق بزنید نوشته: وصایا و مواعظ؛ مواعظ حسن بن علی، مواعظ أمیرالمؤمنین، مواعظ سیدالشّهداء، مواعظ علی بن الحسین، مواعظ امام باقر، امام صادق، همین طور من دارم ورق می‌زنم، موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسكری علیه‌السّلام، در تمام اینها، مواعظ و نصائح و وصایایی كه از این ذوات مقدّسه، نقل‌

 شده ایشان در اینجا آورده، این چیست؟ این علم است، یعنی این كتاب الآن مجموعه‌ای است از علوم آل محمّد كه به واسطه، با جمع آوری كه ایشان، خداوند رحمتش كند بسیار مرد بزرگی بود همین مرحوم ملّا محمّد باقر مجلسی و پدرش از او افضل و اولی بوده، مرحوم ملّا محمّد تقی مجلسی كه اهل حال و اهل دل و اهل باطن هم بوده، پدر ایشان، خود ایشان هم بسیار مرد بزرگوار، بسیار عالم و خیلی در راه تثبیت شریعت غرّاء و ولایت ائمّه و شریعت امامیه، این شخص، یعنی فرزند ایشان كه همین ملّا محمّد باقر باشد، بسیار ایشان زحمت كشیدند و حقّ بزرگی بر گردن تشیع دارد. این كتاب چیه؟ این كتاب مجموعه‌ای است از علوم. در این كتاب روایات ائمّه علیهم‌السّلام بیان شده، وصایا بیان شده، نصائح بیان شده. من الآن همینطور یك صفحه‌اش را باز می‌كنم، فرض بكنید كه اینجا مثلًا می‌فرماید كه:

 إنّ عَليًّا بابٌ مَن دَخَلَه كانَ آمِنًا وَ مَن خَرَجَ مِنهُ كانَ كافِرًا.[[2]](#footnote-2)

 فرض بكنید كه روایتی است كه پیغمبر راجع به أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمودند یا اینكه یك روایتی در اینجا از امام حسن علیه‌السّلام می‌فرماید كه:

 قالَ الحَسنُ بنُ عَلىٍّ عَليهماالسّلامُ: المَصائِبُ مَفاتيحُ الأجْرِ.[[3]](#footnote-3)

 «مصیبتهایی كه برای انسان می‌آید، اینها

 حكم كلیدهایی را دارد كه این كلیدها انسان را به اجرها و به پاداشهای بسیار بزرگ می‌رساند، در صورتی كه انسان صبر كند و سعه پیدا كند.» هر جا را شما نگاه بكنید، می‌بینید كه این در اینجا هست. (أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا)[[4]](#footnote-4)

 قال: الغُرفَه: الجَنَّه.

 «غرفه جنّت است»

 بِما صَبَروا عَلَى الْفِتَن فى دارِ الدُّنيا.[[5]](#footnote-5)

 «به واسطه فتنه‌های در دار دنیا، این صبر و این اجر به آنها اعطاء می‌شود.» این محتوایی كه الآن در این كتاب وجود دارد، آن محتوا چیست؟ عبارتست از علم. حالا كسی كه این كتاب را می‌خواند، بر چه مسائلی اطّلاع پیدا می‌كند؟ بر این محتوی اطّلاع پیدا می‌كند دیگر. یعنی از امام حسن علیه‌السّلام است: صبر در مصیبت، این انسان را به یك اجر و به یك نعمت بالایی انسان را می‌رساند. این یك مسأله، حالا انسان در قبال این مسأله چه جایگاهی دارد؟ این كلام شكّی در آن نیست كه از امام مجتبی است كلام امام مجتبی است، حقّ است، یعنی هیچ مو، لای درزش نمی‌رود. حالا انسان به این مسأله حقّ رسید، همین جا بماند؟ یعنی دیگر همین، فقط خواندیم و گذشتیم یا اینكه، نه، این مسأله حقّ چه تغییری در وجود ما باید به وجود بیاورد؟ این كلامی كه از امام علیه‌السّلام هست چه تغییری باید در ما به وجود بیاورد؟ ما

 باید به این عمل كنیم دیگر. درست مثل یك پزشكی كه فرض كنید كه من باب مثال آمده یك سری معلوماتی به دست آورده و یك سری، به یك مطالبی رسیده، حالا كه وقتی كه می‌رود سر مریض همینطور دست می‌گذارد روی دست نگاه می‌كند به این، آنقدر صبر می‌كند تا بمیرد. این چه فایده؟ وقتی كه یك پزشكی به یك مسائلی می‌رسد، به یك مریض می‌رسد باید فوراً اقدام كند، فوراً مداوا كند، دست روی دست نباید بگذارد. یا اینكه فرض كنید كه یك نفر به یك، فرض كنید كه برود یك چند سال از عمر خودش را به معماری و امثال ذلك صرف كند بعد وارد یك ساختمانی بشود، ببینید ساختمان در حال فرو ریختن است، بعد همین طوری نگاه كند، اصلًا نه صحبتی، نه هیچی، نه فلان، بگذارد برود، بعد هم فرض كنید كه با كمتر حركتی این ساختمان فرو بریزد این كمال حیوانیت است. فرض بكنید كه یك شخص، یك انسان كه دارای عقل است، دارای یك وجدان است، دارای فطرت است همین طور نگاه كند و ببینید كه الآن چند نفر زیر این ساختمان دارند می‌میرند و این علمش كه به او می‌گوید: الآن این ساختمان دوام ندارد، این یك حادثه ...، پی ندارد، صحیح نیست، این وضعیتش صحیح نیست، همین طوری بیاید نگاه كند و برود. این چیه؟ این صحیح نیست، درست نیست.

 پس چطور انسان این علم را استعمال می‌كند؟ عمل به محتوای این علم منظور امام علیه‌السّلام است. حالا كه ما به این علم رسیدیم، به این كلام امام‌

 علیه‌السّلام رسیدیم، به این مطلب رسیدیم، دست روی دست بگذاریم؟ یا نه، به هر حرف حرف آن كلام ترتیب اثر بدهیم؟ در جلسه گذشته عرض شد كه بعضی‌ها علم را نه تنها مدّ نظر قرار نمی‌دهند بلكه آن علم را در جهت خلاف آن محتوی بكار می‌گیرند. كسی می‌رود برای معماری، چند سال درس می‌خواند امّا وقتی كه یك شخصی به او مراجعه می‌كند، باید یك منزلی بسازد كه این منزل دارای استحكام و شرائط زیست مناسب باشد، جوری می‌آید این منزل را می‌سازد كه كاملًا برای افراد و ساكنین آن منزل خطر آفرین است. این چیه؟ برخلاف عمل كردن است. شخصی می‌رود چند سال درس می‌خواند و برای اینكه برای سلامتی افراد مفید باشد، دقیقاً می‌آید این را در یك جهتی كه به نابودی و به نیستی افراد منتهی می‌شود، او را بكار می‌گیرد. این برخلاف علم عمل كردن است. چرا؟ چون علم طبّ و پزشكی، انسان را به سلامتی سوق می‌دهد، نه به مرض و نیستی و نابودی. آیا در كتابهای پزشكی، وقتی شخص می‌خواهد طبیب بشود، مرض را باید تبدیل به صحت كند یا در آنجا نوشته صحّت را تبدیل به مرض كن؟ كدامیك از این دو است؟ معرفت الهی و معرفت توحید و معرفت اسماء و صفات الهی، درصدد برای اصلاح نفس وتبدّل صفات انسانی حیوانی به صفات رحمانی است؛ حالا اگر شخصی این علم را برای تبدّل صفات انسانی به صفات حیوانی بكار بگیرد، این می‌شود چی؟ این می‌شود خلاف. آن یك مقدار كمی كه از انصاف و

 وجدان و اینها در وجودش هست به واسطه این تبدّل آن یك مقدار كم هم از بین می‌رود. این چیه؟ این استعمال علم است در جهت خلاف. این استعمال علم نیست. این طلب، طلب علم نیست.

 در مجلس گذشته اگر نظر شریف آقایان باشد یك قدری از نامه شریف علّی بن الحسین علیهماالسّلام به محمّد بن مُسلم زُهری عرض شد. امشب یك مقدار دیگرش را عرض می‌كنیم و بقیه‌اش را می‌گذاریم برای مناسبتهای دیگر.

 محمّد بن مسلم زُهری همان طوری كه عرض شد از علمای زمان حضرت سجّاد بود كه در دستگاه خلافت بنی‌امیه و بنی‌مروان مقام بسیار بالایی داشت و شاید در بین علماء آن زمان، كسی مانند محمّد بن مسلم زُهْری یا بنا بر بعضی نُسَخ: زُهَری نیامده و علی ای حال چون امام سجّاد از باب آن لطف و عنایت امامت قصد دستگیری او را داشتند نامه‌ای بسیار تكان دهنده به او و به ما، كلمات امام سجّاد علیه‌السّلام، این كلمات، كلمات جاودانه و همیشگی است. تا روز قیامت این كلمات جاودانگی دارد. این نامه، نامه برای ماست گرچه مخاطب امام سجّاد، محمّد بن مسلم است ولی حقائقی كه آن حضرت در این نامه برای او بیان می‌كند، این حقائق كاملًا بر ما منطبق است. خصوصیاتی را كه بیان می‌كنند كاملًا بر ما منطبق است. حضرت چه می‌فرمایند؟

 خطاب به او می‌فرمایند:

 إنَّكَ أخَذتَ ما لَيسَ لَكَ مِمَّن أعطاكَ‌

 «این منصبی را كه الآن تو به دست آوردی و این تقرّبی را كه به دست آوردی، از كی گرفتی؟ از خدا گرفتی؟ پیغمبر یا امام به تو اعطاء كرده این منصب را؟ این موقعیت را، این قضاوت قاضی القضاتی را، این تقرّب در بین افراد حكومت را، این منصب را از كی گرفتی؟ از كسی گرفتی كه تو لیاقت اخذ از او را نداری، مال تو نیست.» خلفای بنی‌امیه و بنی‌مروان چكاره‌اند و چكاره هستند كه بیایند این مناصب را به تو بدهند؟

 وَ دَنَوتَ مِمَّن لَم يرُدَّ عَلى أحَدٍ حقًّا

 «تو به افرادی نزدیك شدی كه حقّ كسی را نمی‌پردازند.» خودت را داری به آنها نزدیك می‌كنی. انسان باید خودش را به اینها نزدیك كند؟! اگر قرار بر این است كه انسان در این دنیا به یك موقعیتی نزدیك بشود و به یك جایگاهی نزدیك بشود، چشمش را باز كند: به كجا خودش را می‌خواهد نزدیك كند؟ و از كجا می‌خواهد طلب مساعدت كند؟ از كجا؟ از حكومت بنی امیه؟! به آنجا خودت را نزدیك كنی؟! مقرّب آنجا باشی؟!

 ولم تَرُدَّ باطِلًا حينَ أدناكَ.

 «تو باطلی را رد نكردی وقتی آنها تو را به خودشان نزدیك كردند.» چه كار كردی؟ چه امر باطلی را از آنها برگرداندی؟ آنها را به چه مطلبی تشویق كردی؟ آیا توانستی در آنها دگرگونی ایجاد كنی؟ توانستی باطلی را از آنها برداری؟ حقّی را به صاحب حقّش برگردانی؟

 وَ أحْبَبْتَ مَن حادَّ اللَه‌

 «تو كسی را دوست داری كه با خدا به ستیز و به جنگ و عداوت برخاسته است.» خیلی عجیب‌

 است. یعنی اگر واقعاً انسان در هر كدام از این كلمات فكر كند، كفایت می‌كند كه تمام ساعاتش را در این مسائل و در این فكر بگذراند. این عبارتها، عبارتهایی نیست كه انسان بگذرد.

 در تمام شبانه روز ما با این مسائل سر و كار داریم. می‌رویم سراغ یك شخصی می‌خواهیم با او معامله كنیم آدم بدی است و این معامله ما با او موجب رشد او می‌شود. مصداق این كلام هستیم. می‌رویم با یك نفر رفیق بشویم، آن رفیق، رفیق نابابی است، برای ما مناسب نیست و ما به واسطه نزدیك شدن با او، با فردی كه در راه خدا نیست و در راه اطاعت نیست، ما با نزدیك شدن با او، او را در آن مرتبه خودش تثبیت می‌كنیم. مصداق این عبارتیم. نه، این طور مطلب نیست آقا! مطلب خیلی مشكل است. به این آسانی نباید نگاه كنیم. یك حركت ما حساب دارد، یك قدم ما حساب دارد. به كی نزدیك می‌شویم؟ از كی دور می‌شویم؟ كی را تأیید می‌كنیم؟ با چه شخصی در ارتباط هستیم؟ ملاك، ملاك كلی است. ملاك برای همه است و همه باید خودشان را تطبیق بدهند. أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در شبی كه از دنیا رحلت كردند، در شب بیست و یكم یك وصیتی دارند. ظاهر آن وصیت خطاب به امام حسن علیه‌السّلام و سایر فرزندانشان است و باطنش حتّی ظاهرش هم همین طور:

 وَ لِمَن بَلَغَهُ كتابى‌

 «این وصیت مال تو ای حسن! و فرزندان است و برای كسی است كه این نوشته به دست او برسد.» ما الآن داریم‌

 می‌گوییم، بنده الآن دارم می‌گویم. همین الآن كه من این را گفتم، بر گردن همه شما مسئولیت آمد، بروید نگاه كنید در نهج‌البلاغه، أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج البلاغه می‌فرماید: این وصیت مربوط به شما و به هر كسی است كه این نوشته به او برسد. این به من است. نهج‌البلاغه را همه ما داریم. همه ما مخاطب این وصیت أمیرالمؤمنین هستیم. نسبت به قرآن چه كنید، نسبت به نماز چه كنید، نسبت به صله رحم چه كنید، نسبت به اقربا چه كنید، نسبت به حجّ چه كنید، حجّ را رها نكنید، قرآن را كنار نگذارید. تمام اینها را أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام چند سطر هم بیشتر نیست این را حضرت در آنجا می‌فرماید. او پدر برای همه است، نه فقط پدر امام حسن و امام حسین. پدر تك تك افرادی كه در اینجا نشسته‌اند، أمیرالمؤمنین پدر است و نسبت به تمام ما، او مسئولیت دارد و برای ما این را گفته و الّا آهسته هم می‌توانست در گوش آنها بگوید.

 أوَ لَيسَ بِدُعائِهِ إيّاكَ حينَ دَعاكَ جَعَلوكَ قُطْبًا أداروا بِكَ رَحَى مَظالِمِهِم‌

 «آیا وقتی تو را خواندند به سوی خودشان، تو را دعوت كردن و رفتی در آن مقام و مرتبه آنها مستقرّ شدی و جایگاه گرفتی، آیا تو را مانند قُطب و آن عمودی كه سنگ آسیا و حَجَر آن رَحی و آسیا به دنبال می‌گردد، قرارت ندادند؟» تو را نصب نكردند و خودشان هر كاری كه دلشان می‌خواهد دور تو انجام بدهند؟ تو را در اینجا تثبیت كنند و بعد تمام منویات خودشان را و تمام امنیه‌های خودشان را به واسطه وجود تو توانستند به كرسی بنشانند. آخر اگر این‌

 «ابوهریره» ها و «ابودردا» ها نبودند، كجا معاویه می‌توانست بر این مردم حكومت كند؟ كجا می‌توانست؟

 در همین سفر كه مشرّف شدیم خدا توفیق داد إنشااللَه خدا همه را توفیق بدهد زیارت بیت اللَه، با معرفت واقعاً آن معرفتش خیلی زیاد است، دعا كنیم، إنشااللَه، تا حالا كه ما چیزی نفهمیدیم، از این به بعد شبها من می‌رفتم در همین مُستجار می‌نشستم، مقابل آن بابی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی كه در بطن مادر خود فاطمه بنت اسد بودند، وقتی موقع زایمان شد، وارد شدند، این دیوار كعبه شكافته شد، آن محل دُرست مقابل در است، یعنی در كعبه كجاست، دقیقاً مقابلش آن محلّ مستجار است، شكافته شد، حضرت فاطمه بنت اسد وارد شد و بعد دوباره به هم آمد و هر چه كردند در كعبه را نتوانستند باز كنند. تا سه روز حضرت در آنجا بودند و بعد دوباره از همانجا، باز شد و آمدند بیرون و دوباره .... آن رجهای سنگها فرق می‌كند، آن كیفیت فرق می‌كند، كسی برود مشخّص است. یك شب نشسته بودم و داشتم به همین نگاه می‌كردم، یك مرتبه در تصوّراتم اینطور چیز شد كه واقعاً این أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام چقدر مظلوم است. یعنی هر چه شما بگویید، كم گفتید، كه این تمام .... هیچ مصیبتی نبود بر سر این مرد آمد و این ساكت بود. یكی از مصیبتهایش كه همانجا به نظر من آمد این بود: آقا! این أمیرالمؤمنین به خاطر احقاق حقّ و به خاطر عدالت، می‌آید یك عملی را انجام‌

 می‌دهد كه بین برادران خود و بین سایر افراد فرق نگذارد، آن وقت این عقیل بلند می‌شود می‌رود پیش معاویه. یعنی آخر این چه مظلومیتی واقعاً از این بالاتر؟ یعنی اگر هزار تا لشكر به معاویه می‌دادند، آنقدر تو دلش قند آب نمی‌كرد كه نگاه كند ببیند برادر أمیرالمؤمنین بلند شده آمده پیشش و می‌گوید كه: زن و بچّه‌ام فلانند، چی چی‌اند. متوجّه می‌شوید؟ این دارد می‌گوید: بین تو و بین بقیه چه فرقی است كه من بیایم سهم تو را از بیت‌المال بیشتر بدهم.؟ اگر مال همه را اضافه كردم، مال تو را هم اضافه می‌كنم؛ چه فرقی است؟ بعد بلند می‌شود یك آهنی را داغ می‌كند، می‌آید كنارش، ناله‌اش می‌رود هوا و می‌گوید:

 ثَكَلَتكَ الثَّواكِل‌[[6]](#footnote-6)

 «تمام عزاداران به عزایتان بنشیند، تمام نوحه‌گران بیایند بر تو عزاداری بكنند.» تو از یك گرمای آهن ظاهری، تحمّلش را نداری، آن وقت می‌خواهی مرا به یك عذاب و جهنّمی مبتلا بكنی كه در آن طرف كذا كذا. ولی عقیل چكار كرد؟ آیا كلام أمیرالمؤمنین را گوش داد؟ چكار كرد؟ بلند شد رفت پیش معاویه ا ...! یعنی چی؟ آن وقت آن هم چكار می‌كند؟ به عقیل می‌گوید بلند شو بیا بالا منبر برادرت را سبّ كن. اعلام می‌كند تو شام: بیائید! نگاه كنید! این هم اینها، برادرشان بلند شدند آمدند پیش ما. التفات می‌كنید چه ضربه‌هایی هست. یعنی از همه جا این أمیرالمؤمنین خورد. از دست‌

 رَحِم خورد، از دست رفیق خورد، از دست ظالم خورد، از دست دشمن، از همه آنها، چرا؟ چون می‌خواهد حقّ را انجام بدهد، عدالت را می‌خواست أمیرالمؤمنین پیاده بكند. این می‌شود چی؟ این می‌شود مظلوم. ولی چه كرد؟ ایستاد، استقامت كرد و این مسائل، او را از راه به در نكرد و تا آخرین لحظه حیات با آخرین نفسی كه از او درآمد، حقّ از او تراوش می‌كرد. یك سر سوزنی این وَر و آن ور نرفت، یك سر سوزن. مشكل است، بله مشكل است دیگر. شما بردارید نگاه كنید حاكم حكومت اسلامی كه دارد تمام افراد را بر اساس آن ممشای صحیح و آن بینش واقعی، دارد حركت می‌دهد، بعد یك دفعه نگاه كند ببیند برادرش به خاطر دنیا رفته پیش معاویه؛ این چه حالی پیدا می‌كند؟ یعنی واقعاً چه حالی پیدا می‌كند؟ بلند شده رفته پیش معاویه. یعنی چی؟ یعنی همه زحمات از بین رفت دیگر، یعنی ظاهر قضیه این است دیگر. آن هم بلند می‌شود از این قضیه سوء استفاده می‌كند: ای شام! بیایید ببینید، نگاه كنید و چه كنید و ....

 وَ جِسرًا يعبُرونَ عَلَيك إلى بَلاياهُم وَ سُلَّمًا إلى ضَلالَتِهِم‌

 «تو را یك پلی قرار می‌دهند كه به بلایا و آن فتن خودشان از روی این پل عبور می‌كنند.» از تو عبور می‌كنند. اگر تو نباشی پل ندارند، جسر ندارند، توقّف می‌كنند. ولی وقتی تو را دارند چكار می‌كنند؟ پشتشان گرم است، در جلوی مردم موجّهند، با آن احاطه و با آن مقام اثبات و ثبوتی كه در تو هست، اینها می‌آیند و از تو عبور می‌كنند، تو را به‌

 عنوان پل برای رسیدن به مقاصد خودشان قرار می‌دهند و نردبانی به ضلالت و گمراهی.

 داعيًا إلى غَيِّهِم‌

 «به وسیله توست كه مردم را به آن غی و ظلالت دعوت می‌كنند.»

 سالِكًا سَبيلَهُم‌

 «مردم چه می‌فهمند.» مردم نگاه به ریش و عمّامه می‌كنند؛ مردم نگاه به ریش سفید می‌كنند؛ مردم نگاه به تسبیح به دست و امثال ذلك می‌كنند. همین است دیگر. یك علّت مهم و بلكه مهمترین علّتی كه بعد از رسیدن به خلافت، مردم بر علیه آن حضرت شوریدند و جنگ جمل را به راه انداختند، همین گول خوردن از این بود كه زن پیغمبر عایشه یك طرف قضیه است و افرادی مثل طلحه و زبیر هم در كنار او هستند. همین آقا، این مردم را گول زد. حرف زیاد است دیگر در اینجا.

 يدخِلونَ بِكَ الشَّكَّ عَلَى العُلَماء

 «بواسطه تو شك را بر علماء داخل می‌كنند.» افرادی كه یك مقداری می‌فهمند، اقّلًا از ده تا، چهار تا را می‌فهمند، پنج تا را می‌فهمند، به واسطه تو بر آنها شك داخل می‌آید. آقا! نگاه كنید مثل محمّد بن مسلم با ماست، محمّد بن مسلم زُهَری با ماست. این چی می‌شود؟ این در همان اعتقاداتش، چهل درصد، پنجاه درصدی كه دارد تزلزل پیدا می‌كند: نكند من اشتباه می‌كنم؟

 يدخِلون بِكَ الشَّكَ‌

 امّا اگر تو آمدی فاصله گرفتی آن چه می‌شود؟ آن شك هم برطرف می‌شود. پس وجود توست كه باعث می‌شود همین چهل درصد و همین پنجاه درصدی كه برای رشدی كه هست، آن از كار بیفتد و از كارآیی خودش‌

 از دست بدهد.

 وَ يقتادونَ بِكَ قُلوبَ الجُهّالِ إلَيهِم‌

 «و قلوب جهّال را به واسطه تو به دنبال خودشان می‌كشانند.»

 فَلَم يبلُغْ أخَصَّ وُزَرائِهِم وَ لا أقوَى أعْوانِهِم إلّا دونَ مَا بَلَغتَ مِن إصْلاحِ فَسادِهِم‌

 «تمام وزرای آنها، بالاترین آنها، قویترین آنها به آن مقداری كه تو از اصلاح فساد آنها رسیدی، به آن نرسیدند.» یعنی آنقدر كه تو مفسده ایجاد كردی، آنهایی كه با آن مرتبه و مقام بودند، باز نمی‌توانند به آن مقدار تو برسند.

 وَ اختِلافِ الخاصَّةِ وَ الْعامَّةِ إلَيهِم‌

 «تو باعث شدی كه عوام و خواصّ به آن حكومتها رفت و آمد كنند.»

 فَما أقَلَّ ما أعْطَوكَ فى قَدرِ ما أخَذوا مِنك‌

 واقعاً این عبارت را ما باید لوحه كنیم «آن مقداری كه به تو دادند در قبال آن چه كه از تو گرفتند چقدر ناچیز است.» به تو چی دادند؟ یك منصب دادند، مال دادند، شهریه دادند، بالاتر از این كه دیگر نیست. این چیزهای است كه برداشتند به تو دادند. حالا از تو چی گرفتند؟ دینت را از تو گرفتند، انسانیت و شرفت را از تو گرفتند، عمرت را از تو گرفتند، آن سرمایه‌ایی كه آن سرمایه را برای یك زندگانی مؤبَّد باید بكار ببری، آن سرمایه را از دستت گرفتند. چی به تو دادند؟ یك منصب، منصبی كه فردا با آمدن یكی، آن منصب هم چیه؟ از بین می‌رود. چقدر از این افراد ما دیدیم؟ آمدند، داد و بیداد، هوار، فلان، از این چیزها، تأییدات، تمجیدات، فلان، امّا تا منصبشان را از دست دادند روز بعد، تمام آن حرفهایی كه زدند، پس گرفتند و این طرف قضیه را شروع كردند. چقدر ما از این حرفها دیدیم؟ این را كه با

 چشممان دیدیم. خب آقاجان! وقتی كه داری می‌روی، چشمت را باز كن كجا داری می‌روی. با بصیرت برو كجا داری می‌روی. جوری نباشد كه با یك رفتن، تمام آن چه را كه به دست آوردی، همه بر فنا، تازه می‌بینی: عجب! چه گولی خوردیم. كاری نكنیم كه یك وقت متوجّه بشویم، چقدر راه درازی را آمدیم كه بیراهه بوده.

 فَما أقَلَّ ما أعطَوكَ‌

 «چقدر كم است آن چه كه به تو دادند، در قبال آن چیزی كه از تو گرفتند.» دینت را از تو گرفتند، حیاتت را از تو گرفتند و تو را تبدیل به یك حیوان و تبدیل یك حیوان ظاهر الانسان، تبدیل به این كردند.

 وَ ما أيسَرَ ما عَمَروا لَكَ‌

 «چقدر كم است آنچه را كه برای تو به دست آوردند.»

 عَمَروا لَك‌

 «آبادت كردند.»

 فَكَيفَ ما خَرَّبوا عَليكَ‌

 «چه برسد به آن چه كه خراب كردند، از وضع تو، از زندگانی تو، از سرمایه تو.

 » فَانظُرْ لِنَفسِكَ فَإنَّهُ لايَنظُرً لَها غَيرُكَ‌

 «نگاه به خودت بكن، كسی به آن نفس، غیر تو نگاه نمی‌كند.»

 وحاسِبْها حِسابَ رَجُلٍ مَسؤولٍ‌

 «هر كسی باید به خودش نگاه كند.» (بَلِ الْإِنْسانُ عَلى‌ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)[[7]](#footnote-7) هیچ كسی نمی‌آید سراغ دیگری. این را من به شما بگویم، هر كسی را دیدید اینجا خوب شد این نكته را من تذكّر بدهم هر كسی را دیدید كه به جای اینكه به خودش بپردازد، دارد می‌رود سراغ دیگری، بدانید این آدم، آدم بیكاری‌

 است. آقا! فلانی این جوری است، آقا! فلانی آن جوری است، آقا! فلانی این عیب را دارد. یعنی تا شنیدید، بدانید بیكار است. اگر كار داشته باشد باید نگاه به خودش بكند. حالا تو خودت آدم بی‌عیبی هستی؟ یك وقتی مسأله، مسأله تكلیف است كه این هم خدمتتان عرض كنم، به این زودی تكلیف به كسی بار نمی‌شود. بیخود نیاییم خودمان را گول بزنیم. آقا! هر كاری می‌كنند، می‌گویند: آقا! تكلیف است. چی چی تكلیف است. كی به تو گفته بروی این كار را انجام بدهی؟ اگر از من می‌پرسی هیچ كس تكلیف ندارد، هیچ كس تكلیف ندارد الّا شذّ و نَدَر؛ بیخود خودمان را گول نزنیم. هر كی نگاه به عیب خودش بكند. چكار دارد حالا آن دارد، آن شخص می‌رود یك كاری انجام می‌دهد كه به نظر او خلاف است. خلاف است؟ لازم نیست تذكر بدهد، بلند شود بیاید به یك فردی كه ممكن است حرفش مؤثّر، چیزی باشد، ممكن است بیاید به او تذكّر بدهد. آقا! فلانی آنجوری می‌كند، آقا! فلانی اینجوری راه می‌رود، آقا! فلانی اینجور كج می‌شود، آقا! فلانی اینجور راست می‌شود. این حرفها چیه؟ هر كسی باید به خودش نگاه بكند. چرا؟ چون یك روزی خواهد آمد كه هیچ كس به انسان نظر نمی‌كند؛ نه پدر، نه مادر، نه برادر و نه بقیه. آنچه كه ما باید فردا به آن برسیم، همین الآن در همین دنیا به آن برسیم. الآن من به شما بگویم: تصوّر كنید الآن قیامت است. به دنبال این روایت شریف امام سجّاد علیه‌السّلام این مطالب، طبعاً خواهد آمد فرض كنیم الآن قیامت است.

 چرا؟ چرا این فرض را بكنیم؟ چون قیامت حقّ است. اگر قیامت باطل بود، فرض ما هم باطل بود. چون قیامت حقّ است، چرا ما تأخیر بیندازیم؟ حقّ را الآن بیاوریم. الآن آقا! بنده الآن دارم ما با شما صحبت می‌كنیم. این را قطعاً بدانید؛ من الآن می‌نویسم، این نوشته را شما پیش خودتان داشته باشید، در قبر هم این نوشته را بگویید با خودتان چكار بكنید؟ دفن كنند. شما در روز قیامت، همین صحنه امشب شب جمعه دوم محرّم الحرام سنه یكهزار و چهارصد و بیست و یك هجری قمری را در روز قیامت به همین وضع خواهید دید كه من دارم به شما می‌گویم كه این مسأله حقّ است و در روز قیامت هیچ كس به دنبال كس دیگری نیست. گفتم بهتون دیگر، حالا روز قیامت به هم می‌رسیم، می‌گوییم: آقا! این درست بود یا غلط بود؟ حالا ما فرض كنیم روز قیامت است و داریم این صحنه را می‌بینیم. وقتی قرار بر این است كه ما یك مطلبی را بعد متوجّه بشویم، الآن متوجّه بشویم؛ همین الآن؛ الآن قیامت است. قیامت عَقَبات تو در تو و پس از یكی بعد از دیگری نیست. قیامت فعلیت محض است، ما از او غائب هستیم. یعنی الآن قیامت وجود دارد، الآن عالم برزخ وجود دارد. ما از او غائب هستیم، می‌گوییم: خواهیم رسید. ولی بقیه الآن رسیدند، همین الآن. الآن به این مطلب رسیدند و چون به این مطلب رسیدند، آن وقایع را دیگر نمی‌گذارند دیگر دیر بشود. دیگر دیر شدن یعنی چی؟ تأخیر یعنی چی؟ تسویف یعنی چی؟ هِی بعدا، بعداً انجام می‌دهیم، اینها یعنی‌

 چی؟ همین الآن،

 فَانظُر لِنَفسِكَ!

 امام سجّاد می‌فرماید: الآن به خودت نگاه كن، نه اینكه روز قیامت بشود (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ[[8]](#footnote-8) «آن موقع چشم انسان باز می‌شود.» الآن نگاه كن به خودت! الآن قیامت را ببین! همین الآن، همین الآن. اگر الآن یك شخصی بیاید فرض كنید كه امام علیه‌السّلام و پرده را از جلوی چشمان ما بردارد و ما قیامت را ببینیم، چه خواهیم كرد؟ چه خواهیم كرد؟ متوجّه این قضیه می‌شویم دیگر، متوجّه این حقیقت داریم می‌شویم دیگر. پس بنابراین بیاییم الآن این مطلب را چه كار كنیم؟ در خودمان پیاده كنیم، همین الآن. فرض كنیم الآن ما در روز قیامت هستیم و خداوند یك به یك دارد از ما حساب می‌گیرد

 وحاسِبْ نَفسَك‌

 ! «نفست را حساب برس. به حساب نفس برس.» یكی یكی كارهایش را به میزان عمل به سنجش درآور. اگر انسان اینطور بكند، آن وقت می‌فهمد مسأله دیگر شوخی نیست، قضیه شوخی نیست؛ قضیه دیگر وعده سر خرمن نیست؛ قضیه الآن است؛ مسأله، مسأله الآن است.

 أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام شنیدند كه یكی از اصحاب ایشان از دنیا رفته. بعد از یك مدّت، خبر آمد كه نه، از دنیا نرفته و اشتباه شده. حضرت یك نامه‌ای به او می‌نویسند در نهج البلاغه، بسیار نامه، نامه عالی است، واقعاً عالی است. در نهج‌

 البلاغه پیدا كنید، نهج البلاغه با ترجمه كه .... حضرت در آنجا همین مطلب را می‌فرمایند، همین مسأله را، ما هم از حضرت یاد گرفتیم. حضرت در اینجا همین را می‌فرمایند. می‌فرمایند كه: خبر رسید بر اینكه شما از دنیا رفتید بعد خبر دیگری آمد آن خبر را نقض كرد. الحمد للّه علی السّلامتی كه شما سالم هستید. بسیار خوب، این طرف قضیه و امّا خودت چی؟ فرض كن كه این خبری كه آمده درست بوده و تو واقعاً فوت كردی، واقعاً فوت كردی و رفتی دیدی، عالم برزخ را دیدی، عالم قیامت را دیدی، ملائكه عذاب را دیدی، ملائكه بهشت را دیدی، جنّت را دیدی، نار را دیدی، تمام اینها را رفتی دیدی، اینها كه همه حقّ است، بطلان كه ندارد. خدا به تو لطف كرده، چون تو دچار نقائصی بودی، دچار ضعفهایی بودی؟ دچار ...، خدا به تو این لطف را كرده كه دوباره برت گرداند تو دنیا تا رفع آنها را بكنی. ببینید! أمیرالمؤمنین كلامش، تویش اعتبار نیست. یعنی وقتی انسان نگاه بكند، می‌گوید: این چه حرفی است: «حالا فرض كن.»؟ حضرت می‌خواهد بگوید: فرض واقع را بكن. یعنی واقع را در خودت مجسّم كن. واقعاً اگر تو رفته بودی و بعد برمی‌گشتی چه كار می‌كردی؟ آیا حال تو با حال قبل از رفتن یكی بود؟ اگر تو می‌رفتی آن آتش را می‌دیدی؟ ولی عجیب اینجاست كه آقا! مردم وقتی كه خیلی عجیب است مردم وقتی كه به یك مسأله واقعیتی می‌رسند تا وقتی كه بالای آن واقعیت قرار دارند، خودشان را با آن واقعیت تطبیق می‌كنند،

 همین كه یك مقداری دور شدند، یك مقداری دور شدند، با دور شدن از آن واقعیت، آن مسأله را هم فراموش می‌كنند. این مال چیست؟ به خاطر اینكه تمام اشكالات ما بر این است كه ما محكوم احساس هستیم نه محكوم عقل. عقل همیشه با انسان است. احساس است كه در موقعی كه با یك واقعیت در تماس است چیست؟ موقعیت او تفاوت می‌كند، وقتی كه آن واقعیت كنار رفت، احساس هم عوض می‌شود. شما الآن یك آتشی در اینجا هست تا جلو می‌روید: آقا! دارید می‌سوزید، بیا ...، نیاز به عقل ندارد، همین احساس شما .... هِی كه از آتش دور می‌شوید، دور می‌شوید؛ نگاه به آسمان می‌كنید، نگاه به زمین می‌كنید، نگاه به درخت می‌كنید، آن خاطره آتش هم چی می‌شود؟ هِی كم می‌شود تا به جایی كه اصلًا آتشی دیگر در ذهن نمی‌ماند. أمیرالمؤمنین می‌خواهد بگوید: اشكال تو ای بشر! در اینجاست. آن آتش را همیشه به یاد بیاور، فراموش نكن. چرا؟ چون آن آتش همیشه هست.

 ما در قرآن گمان نمی‌كنم از این آیه‌ای كه می‌خواهم خدمتتان عرض كنم، از این آیه، ما صریح تر داشته باشیم نسبت به مسأله. آیه می‌فرماید (وَ لَوْ تَرى‌ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ)[[9]](#footnote-9) «ای كاش پیغمبر می‌دیدی،

 اینها در روز قیامت، بالای جهنّم ایستادند.» (وَ لَوْ تَرى‌) «ای كاش می‌آمدی می‌دیدی.» چه حالی دارند، الآن نگاه به این جهنّم و این لهیب آتش و این عذاب الهی، واقعاً چه حال خوشی برای انسان در آن موقع دست می‌دهد (وَ لَوْ تَرى‌ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا) ای وای! آتش در مقابل و راه از پشت بسته و هیچ مفرّی از یمین و یسار نیست، یك راه بیشتر وجود ندارد، آن هم سقوط در اینجا. جدّی‌ها! یعنی ما بیاییم خودمان را بگذاریم آنجا (يا لَيْتَنا نُرَدُّ) «ای كاش برگردیم» با چه برگشتنی؟ این «واو»، واو حالیه است برگردیم در حالیكه‌ (لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا) آنچه را كه در دنیا تكذیب می‌كردیم، توجّه نمی‌كردیم، اعتنا نمی‌كردیم، الآن اینطور نباشد. (وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)[[10]](#footnote-10) «ما مؤمنین باشیم.» ولی بعدش چه می‌فرماید؟ (وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ)[[11]](#footnote-11) تمام گرفتاری ما اینجاست. اگر ما

 اینها را خدا می‌گوید، من نمی‌گویم خدا می‌گوید: اگر ما اینها را برگردانیم، اینها همان مثل سابقند. (وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ) «برمی‌گردند دوباره سر كارهایشان.» چرا؟ چون تا وقتی كه انسان محكوم احساس است، مسأله همین است. (وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ) اینها برمی‌گردند و الّا خدا كه با كسی دشمنی ندارد، خدا كه از روی حقد و از روی غضب و از روی كینه و اینها با كسی برخورد نمی‌كند. می‌گوید: چه فایده ما اینها را برگردانیم در دنیا؟ اینها بودند دیگر، معجزه را دیدند، همه چیزها را دیدند، ما یك زحمت كشیدیم اینها را درست كردیم آوردیم تو دنیا، حالا عزرائیلِ ما دوباره یك زحمت كشید آوردشان توی فرض كنید كه عُقبی، دو باره یك جریان دیگری؛ نه آقاجان! بس است دیگر. اگر قرار بود بفهمی، فهمیدی. اگر قرار بود عبرت بگیری، می‌گرفتی. اگر قرار بود چیزی سَرَت بشود، می‌شد. (وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا) «اگر ما اینها را برگردانیم چی؟» (لَعادُوا) «برمی‌گردند» برمی‌گردند و این واقعاً یك مشكلی است كه: چرا انسان در وقتی كه در یك نعمت است، قدر آن نعمت را نمی‌داند. چرا نمی‌داند؟ این به خاطر چیست؟ همین غلبه احساسات است.

 ظاهراً یكی دو سال به فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بود. یك روز رفقایشان را در مشهد جمع كردند و یك مطالبی را فرمودند، خیلی مطالب تند و كوبنده‌ای بود. از جمله مطالبی را كه فرمودند إنشااللَه آن مطالب عرض می‌شود بعد از جمله آنها این بود كه: ای رفقا و ای دوستان! فردا نگویید كه من نگفتم؛ راه خدا و راه سلوك به اسم نیست، كار می‌خواهد. خیال نكنید حالا كه اسم خودتان را سالك گذاشتید، اسم خودتان را فلان و این حرفها، مسأله تمام است. من در اینجا به شما می‌گویم: انسان به هیچ مرتبه نمی‌رسد الّا به عمل. باید كار انجام بدهید. ندهید، نمی‌رسید. هیچ فایده‌ای ندارد و نكته در همین است. حالا كه ایشان رفتند: ای داد! ای هوار! دیگر كسی نیست، دیگر كسی نیست. حالا من این را هم عرض می‌كنم: اگر ایشان دوباره برگردند ما هم همان بودیم، هیچ فرق نمی‌كنیم. چرا؟ ما محكوم احساسیم. همین كه خیال می‌كنیم یك مسأله‌ای است، یك چیزی است، پشتمان یك جا گرم است؛ اصلًا تمام آن معیارها همه چی؟ همه از بین می‌رود.

 مطلب خیلی زیاد است، مطلب بیش از اینها هست و من قصد داشتم مطالب دیگر بگویم، دیگر توضیح بعضی از فقرات نامه حضرت سجّاد، دیگر باعث شد كه ما به همین مطالب مهمترِ حضرت پرداختیم. إنشااللَه در فرصت آینده اگر خدا توفیق داد به ادامه مطلب ما می‌پردازیم.

 خداوند إنشااللَه حقیقت عبودیت را در ما محقّق كند. آنی از آنات ما را به خودمان وا نگذارد. ما را در همان روش ائمّه علیهم‌السّلام، از هر انحراف و اعوجاجی مصون و محفوظ بدارد. هر روز ما را موفّق‌تر از روز قبل قرار دهد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم نفرماید.

 اللَهمّ صَلِّ عَلی مُحمَّد وَ آل مُحمَّد

1. بحار الانوار، ج ١٠٥، ص ١٥؛ مستدرك الوسائل، ج ٨، ص ٣٢٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار، طبع مؤسسه الوفاء بيروت، ١٤٠٣ ه-، ج ٧٥، ص ١١٤ [↑](#footnote-ref-2)
3. همان مصدر، ص ١١٦ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الفرقان (٢٥)، صدر آيه ٧٥ [↑](#footnote-ref-4)
5. همان مصدر، ص ١٨٧ [↑](#footnote-ref-5)
6. نهج البلاغة، خطبه ٢٢٤ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره القيامة (٧٥)، آيه ١٤ [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره ق (٥٠)، ذيل آيه ٢٢ [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره الأنعام (٦)، صدر آيه ٢٧ [↑](#footnote-ref-9)
10. همان مصدر، ذيل آيه ٢٧ [↑](#footnote-ref-10)
11. همان مصدر، قسمتى از آيه ٢٨ [↑](#footnote-ref-11)